



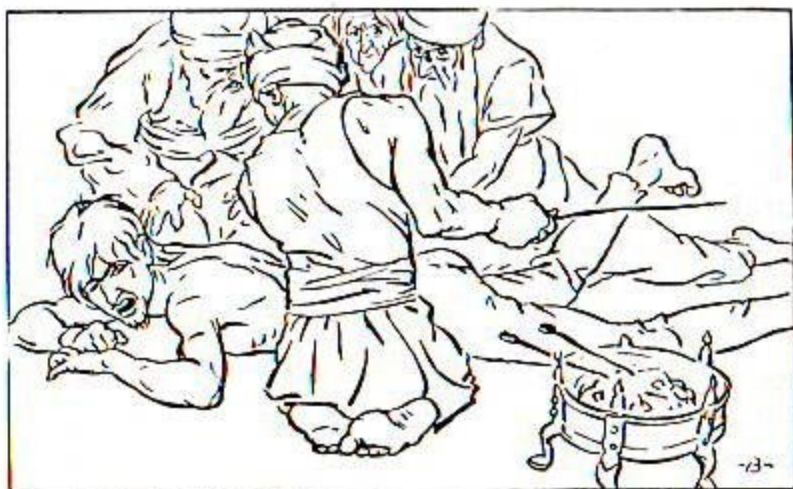
سر بریده بزهکاران در قرون وسطا



بریدن بینی گناهکاری در عهد صفویه



مجازات وزیر فریدون خان حاکم استرآباد در عهد صفویه



داغ کردن يك کبهکار

خوشبختانه در دوره صفویه در نتیجه آمد و رفت مأمورین سیاسی و اقتصادی و تلاش بازرگانان خارجی، مناظری از اوضاع اجتماعی و طرز کيفر دادن بزهکاران بوسیله نقاشان اروپایی ترسیم شده است و ما نمونه‌یی از آن تصاویر را در سفرنامه شاردن، بازرگان فرانسوی می‌بینیم.

متصدیان امر قضا در عهد صفویه: صدر، در دوره صفویه صدر یک مقام معتبر روحانی و قضایی بشمار می‌رفته است. «یعنی حکام شرع با قضات و باسباشرین اوقاف عمومی و تفویضی (مجهول التولیه) و نقابت سادات و تنظیم حوزه‌های علمیه و انتخاب مدرسان مدارس و همچنین انتخاب شیخ الاسلامها و پیشنمازان و متولیان وقاریان و سایر خدمه مساجد و مدارس و اماکن مقدسه و وزرای اوقاف و نظار و مستوفیان و سایر کارکنان سقوفات شاهی و محرران و غاسلان و حفاران از وظایف صدر بوده است که برای امتیاز از صدر، او را صدر عامه می‌گفتند.»^۱

احداث ادبیه، احداث اربعه یعنی گناهمانی چون قتل، تجاوز به ناموس، ایراد جرح و دزدی. چون رسیدگی و صدور رأی درباره آنها نیازمند قدرت اجرایی بیشتری بود، دولت آن جرایم را از ردیف جرایم عادی خارج کرد و رسیدگی به آنها را به «دیوان بیگی» محول نمود. در جلسه رسیدگی، صدر که در حقیقت رئیس قوه قضاییه بود، حضور می‌یافت. ولی تنفیذ و اجرای حکم در شأن دیوان بیگی بود و حکام شرع مستقیماً حق رسیدگی به این چهار جرم را نداشتند.

دیوان بیگی که در آغاز امر حدود وظیفه او محدود به همکاری با صدر در حوادث چهارگانه بود، سترجاً حوزه اختیارانش گسترش یافت، چنان که در اواخر، صدر مرجع نهایی رسیدگی به ظلم بود و در میان رعایا از کلیه عمال دولت شناخته می‌شد بطور کلی می‌توان

اختیارات دیوان بیکی را چنین خلاصه کرد:

۱. رسیدگی به کلیه جنایاتی که در سراسر ایران اتفاق می افتاد.

۲. اجرای کلیه احکام شرعی، که محکوم به رضای خاطر، حاضر به تنفیذ آن نمی شد.

۳. گرفتن شکایات مردم از مأمورین دولتی و ارجاع آنها به مراجع مختص و نظارت بر رسیدگی بدانها.

۴. کسانی که از مقامات عالیه همچون والیان و بیگلربیگیان و اسرای عظام و مقربان و بستگان حضرت سلطنت شکایتی داشتند، شکایت ایشان را میسند و آنها را به عرض شاه می رساند و کسب تکلیف می کرد.^۱

صدرخاصه: در مقابل صدرعامه که در حقیقت صدرممالک محروسه بود، صدر دیگری وجود داشت که وظایف مشابه صدرعامه را در قلمرو کوچکتری نظیر یزد، ابرقوه، لطنز، محلات، کاشان و جزاینها انجام می داد.

کسانی که در ولایات از طرف صدرعامه برای رسیدگی به تظلمات گسیل می شدند، «نایب الصدر» خوانده می شدند. صدرخاصه نیز می توانست در قلمرو مأموریت خود کسی را به نام نایب الصدر برگزیند.

قاضی اصفهان: متصدی این مقام بالاترین مقام قضایی را داشت و در خانه خود به دعاوی شرعی بر وفق موازین فقه اسلامی رسیدگی می کرد. «در زمان قضاوت شیخ جعفر کلپایگانی که پس از ملا محمد باقر مجلسی، شیخ الاسلام اصفهان شد، حوزه کارقضایی اصفهان از حدود قبلی گسترده تر شد و شامل حفظ حقوق ایتم و ضبط اسوال غایب گردید. شیخ الاسلام اصفهان در حقیقت جانشین محسوب قدیم محسوب می شد و وظایف خاصه او را که امر به معروف و نهی از منکر می باشد انجام می داد...»^۲

قاضی عسگر: «مقام قاضی لشکر که در عهد سلجوقی بنابه ضروریات زندگی ایلیاتی برای ترکان غز بوجود آمده بود و در روزگار مغول امیر یارغو آن وظیفه را انجام می داد، پیش از عهد صفویه به صورت مقام قاضی عسگری درآمده بود. قاضی عسگر در سفرهای نظامی غالباً همراه اردوهای شاهی بود و در اجرای احکام شرعی و تعیین تکلیف اسرا و غنایم طرف شور قرار می گرفت. پس از سقوط اصفهان به دست محمود افغان تا استقرار حکومت قاجاریه در ایران، حکومت متمرکز و پایداری بوجود نیامد. در دوران کوتاه حکومت نادری نام و نشانی از عدل و حقوق بشری در میان نبود و در دولت مستعجل کریمخان فرصت کافی برای احیای مبانی حق و عدالت به دست نیامد. در این فاصله روحانیان و علمای شرع کمابیش مجری قانون اسلام بودند. در این دوره بدون هیچ شک و تردید، روحانیان و قضات شرافتمندی که پای بند حق و حقیقت بودند در کنج انزوا می زیستند و آنان که حاضر به همکاری با زورمندان زمان بودند برمسند قضا و داوری تکیه می زدند. در دوره قاجاریه لطمه و ضربه تازه ای بر پیکر دادگستری ایران وارد شد، یعنی پس از آن که جنگ ایران با روسیه بر سرگرجستان به زیان ایران پایان یافت، دولت ایران تاحدی استقلال سیاسی - اقتصادی و قضایی خود را از کف داد.

۱. دادگستری در ایران، پیشین، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۴۱.

تزار روسیه حمایت از ولیعهدی عباس میرزا و اخلاف او را به عهده گرفت و حکومت ایران را مجبور کرد که حق قضاوت کنسولی را معتبر بشمارد و به بیگانگان اجازه دهد که به نام حمایت از حقوق اتباع کشور متبوع خود، در کارهای قضایی ایران مداخله نمایند. پس از آن که روسها این حق نامشروع را کسب کردند، انگلیسها و فرانسویان و دیگر دول بزرگ نیز به نام دول «کامله الوداد» قلم نسخ بر استقلال قضایی ایران کشیدند، و این ننگ ملی و اجتماعی مدت یک قرن یعنی تا سال ۱۳۰۴ هجری شمسی (آغاز حکومت پهلوی) دوام یافت. ظاهراً در دوره صفویه مانند قرون پیش مأمورین قضایی یا شیخ الاسلامها به موجب فرمانی از طرف شاه تعیین و به نقاط مختلف کشور گسیل می شدند.^۱

این فرمان پس از مقدمه‌ای وظایف و تکالیف شیخ الاسلام را در حوزه مأموریت خود نشان می‌دهد، سید تاج‌الدین به موجب این فرمان مأمور شده است که خلائق را «... به طاعات و امر به معروف و نهی از منکرات و منع و زجر فسقه و فجرة از ناشروعات و مأمور ساختن اغنیاء که اخراج اخماس و زکوات اسوال خود نموده به مستحقین و مستحقات واصل نمایند و تقسیم سواریت و برکات و ارتفاع عقود و مناکحات و رفع منازعات بین المسلمین و المسلمات بطریق مصالحات و ضبط اسوال غصب و ایتام و سفها که به جمعی امین متدین که باعث فوت مال آن جماعت نبوده باشد سپارد و سایر مایکون من هذا القبیل قیام و اقدام نموده... سادات عظام و مشایخ کرام و علماء اسلام... جمهور سکنه... مومی‌الیه را شیخ الاسلام بالاستقلال آنجا دانسته... تکفل او را در امور شرعیه معتبر شناسند... قضات جزو آن ولایت که از دیوان الصداره منصوب نباشند، خود را به عزل او معزول و به نصب او منصوب شناسند و او امر و نواهی مشروع او را مطیع و منقاد باشند... عالیجاه بیگلریگی آنجا، احترام مشارالیه را به جای آورد... هر ساله حکم مجدد نطلبند.»^۲ (ذی القعدة ۷۹۰ هـ)

دیوان قضا و اقلیت‌های مذهبی: پیترودلاواله در مورد اقلیت‌های مذهبی می‌نویسد: «هر قومی در مورد امور مدنی و جزایی، قضاوتی مخصوص به خود دارد که قضات شاه در آن دخالتی نمی‌کنند. این قاعده چنان جزو عرف و عادات شده است که علاوه بر اقوام مختلف، افراد خارجی نسبتاً اسم و رسم‌دار از قبیل سفرا و مهمانان او و اسثالم نه فقط در مورد هموطنان خود، بلکه در مورد تمام کسانی که به نحوی از انحاء در خدمت آنان هستند از این مزیت برخوردارند. مثلاً من (پیترودلاواله) میهمان شاه، حق دارم طبق نظر و مطابق روش خود و هر موقع صلاح بدانم مستخدمین خود را چه در خانه، چه در بیرون و اعم از این که مسیحی یا مسلمان یا دارای دین دیگری باشند محاکمه و سیاست کنم. و اگر یکی از آنان سر تکب جرمی شد، هیچ یک از مأمورین شاه کاری به او ندارند و فقط به من تذکری می‌دهند. البته اگر اقدامی در این مورد نکنم، طبعاً معترض می‌شوند و مجازات خاطی را تقاضا می‌کنند. مأمورین شاه دخالتی در تعیین نوع این تنبیه نخواهند داشت. تمام رؤسای هیئت‌های مذهبی مسیحی نیز به عنوان میهمان شاه از همین سزایا برخوردارند.

۱. همان، ص ۴۱.

۲. مجله پرده‌های تاریخی، سال ۴، ش ۱۴، ص ۲۳۳.

این مطلب را نیز باید اضافه کنم که هر قدر جرم مجرمی شدید باشد، اگر به‌خاند شاه پناه ببرد در امان است. هم اکنون یکی از افراد سرشناس که شاه به ملاحظات مهمی قصد کشتن او را داشته، به این خانه پناهنده شده، به این ترتیب جانش در امان مانده است. اگر از مدخل خانه قدم بیرون گذارد، بی‌درنگ او را به قتل می‌رسانند. دخول به در قصر برای هیچ کس قدغن نیست و هر کس می‌تواند از این آستانه که مورد ستایش و غیر قابل تعرض است بگذرد...»^۱

حل و فصل دعاوی اقلیتهای مذهبی: بطوری که از فرمان شاه عباس ثانی مورخ ربیع الثانی سنه ۱۰۶۰ بر می‌آید، اهل ذمه مخیر بودند که دعاوی خود را نزد خلیفه و کشیش خود و یا در محضر قضات مسلمان حل و فصل نمایند. معذک‌گاه مسلمانان از سر تعصب و خودخواهی برای اقلیتهای مذهبی مزاحمتهایی ایجاد می‌کردند.

فرمان شاه‌عباس ثانی صفوی به سال ۱۶۵۰ میلادی هوالمک‌الله (مهرشاه‌عباس ثانی) فرمان همایون شد آن که به‌سوجبی که مثال لازم الامتثال دیوان الصدارة‌العلیه‌العالیه در ضمن صادرگشته عمل نمایند و از مضمون مدلول آن عدول و انحراف نوزندند... و از مخالفت شریعت غرا محترز و مجتنب بوده باشند... تحریر آفی شهر

ربیع الثانی ۱۰۶۰

هوالله ولاسواه

خاتم الانبیاء علیه الصلوة والسلام

ظفر—چون موافق شرع شریف و ملت منیف و حضرت سیدالکونین و رسول‌العلیین آن است که هرگاه اهل ذمه را با یکدیگر گفتگو باشد و طرفین مسلمان نباشند، مختارند که دعوی و گفتگوی خود را نزد قضات اسلام رفع نمایند که موافق شریعت غراء حضرت سیدالمرسلین میانۀ ایشان حکم شرع اطهر جاری سازد یا نزد خلیفه و کشیش خود روند که مطابق دین و مذهب خود دعوی ایشان را به فیصل رسانند. و درین ولا جماعت ارامنه معروض داشتند که هرگاه ایشان را میانۀ یکدیگر دعوی و گفتگو شرعی واقع می‌شود، کشیشان خود رفع می‌نمایند. جماعت مسلمانان مزاحمت به حال ایشان می‌رسانند، بنابراین مقرر شد که هرگاه جماعت مسیحی با یکدیگر دعوی و گفتگو داشته باشند و نزد خلیفه و کشیش خود روند، احدی مانع و مزاحم ایشان نشود و اگر مدعی یا مدعی‌علیه مسلمان بوده باشد، به اهالی شرع شریف و قضات اسلام هر محل رفع نمایند که بعد از تحقیق حسب الشرع الاقدس معمول و مرتب سازند. و هرگاه جماعت ارامنه املاک و اموال خود را به اوج کلیسیا و دیگر کلیسیاها حبس نموده باشند، احدی مانع نشده بگذارند که بطریقی که آن جماعت شرط نموده‌اند صرف آنها نمایند. تحریر آفی شهر ربیع‌الاول سنه ستین و الف هجری ۱۰۶۰ (مهر) (۳ مهر دیگر روی متن)

همچنین در تاریخ شعبان المعظم سنه ۱۰۴۹ مسیحیان نامه‌ای به شاه صفی می‌نویند. و از تکالیف ناروای مسلمانان نسبت به اقلیت مذهبی ارامنه و زورگویی و اجحاف

مشرعین شکایت می کنند. اینک دستور اعتمادالدوله:

عیسی علی نبینا علیه السلام (محل طغرا)

«چون معروض شد که جمعی از مسلمانان را که با ارامنه و اهل ذمه دعوی و گفتگوی شرعی واقع می شود و موافق شرع شریف قسم متوجه ارامنه و اهل ذمه می سازند تکلیف ناسزا گفتن به حضرت و انجیل... و اعمال شنیعه غیر مشروع می نماید... و این تکالیف خلاف قانون شریعت مطهره است. بنابراین مقرر شد که هر کس از مسلمانان را که با ارامنه و اهل ذمه گفتگو و دعوی شرعی باشد و قسم متوجه جماعت مسزبوره شود، ایشان را به ذات الله و صفاته موافق کیش و ملت نصارا به انجیل قسم داده تکالیف غیر مشروع نمایند. به عهده حکام شرع و عرف هر محل که مجال تخلف احدی از مضمون مسطور ندهند. و درین باب اهتمام شرعی لازم شناسند. تحریراً فی شهر شعبان المعظم، سنه ۱۰۴۹. محل مهر صدارت پناه سابق

سواد مندرجاتی که در پشت سند قید شده، محل مهر اعتمادالدوله سابق در حاشیه مقابله شد. مهر شاه— صفی نیز در تأیید نامه دیوان صدارت به حکام شرع و عرف دستور می دهد که «...نگذارند که احدی تکلیف قسم به نهجی که در شریعت مقدسه مقرر نیست به جماعت مذکوره نمایند. درین باب قدغن داشته چون پرواچه به بهر اشرف رسد، اعتماد نمایند...»^۱

سانسون که در عهد شامسلیمان به ایران آمده است، می نویسد: «ایرانیان مجموعه قوانین مدونی ندارند، قانون آنها همان احکام شرعی است. در ایران سه نوع محکمه وجود دارد، محکمه جنایی که عرف نامیده می شود، محکمه مدنی که آنرا محکمه شرع می گویند و بالاخره محکمه قانونی که دیوان عالی نام دارد. رئیس محکمه جنایی و محاکم مدنی دیوان بیگی است. احکام او به وسیله داروغه اجرا می شود و خود داروغه به دعاوی کوچک رسیدگی می کند. خانها در ایالات، رئیس محکمه جنایی هستند و احکام آنان ممکن است در محکمه دیوان بیگی مورد تجدید نظر قرار گیرد.

برای گرفتن اقرار دو نوع شکنجه وجود دارد، شکنجه عادی: عبارت است از چوبد بستن متهم، و شکنجه غیرعادی انواع و اقسام دارد، از جمله در پاشنه پای متهم با تیغ چند شکاف ایجاد می کنند و نمک می پاشند و سپس در چنین وضع دلخراشی متهم را فلک می کنند. گاه ناخنهای پای متهم را با گازانبر می کنند، گاهی دو دست و دو پای جنایتکاران را به چهارستون می بندند و قطعه آهن را در آتش سرخ می کنند و بر روی قسمتهای گوشتی بدن می چسبانند. و گاهی به همین ترتیب که آنها را به چهار چوب بسته اند، با کلبتین و منقاش گوشتهای بدنشان را می کنند. اشخاصی که این شکنجه ها را متحمل می شوند، اگر اقرار کنند حکم محکومیت آنها صادر و به مدعی خصوصی می سپارند و اگر اقرار نکنند طرف دعوی باید پول خون آنها را که به نسبت شخصیت متهم فرق می کند بپردازد.» نکته جالب توجه این که در آن دوره بدون تقاضای مدعی خصوصی، دولت جنایتکاران را تعقیب نمی کند. انحرافات

ناسوسی با شدت مجازات می‌شود، زنی را که به شوهرش خیالت کند از بالای مناره مسجد به پایین می‌اندازند و دختری که عمل خلاف عفت انجام داده باشد، سر او را می‌تراشند و صورتش را گل می‌مالند و وارونه سوارخ می‌کنند. و در کوچه‌ها می‌گردانند و با صدای بلند می‌گویند وای به حال دختری که شرافت خود را حفظ نکرده است. سانسون می‌نویسد طبق فرامین اسلام پدر و مادری که دختر خود را در حین ارتکاب عمل منافی عفت ببینند، حق دارند دختر خود را بکشند. سانسون اضافه می‌کند که من خود ناظر بودم که مادری پسر خود را وادار کرد که خواهرگناه‌کارش را گردن بزند و در محکمه مادر و فرزندش با افتخار شرح این ماجرای اسفناکیز را بیان کردند و من از دیدن این وضع به رقت آمدم و متأسف شدم. اگر طفلی به پدر و مادرش ناسزاگوید زبان او را می‌برند و اگر طفلی پدر و مادرش را بزند بازوی او را قطع می‌کنند.

سانسون می‌نویسد: «یک جوان مسیحی بیمار، تصادفاً در سر راهی که شاه می‌خواست با زنانش از آنجا بگذرد دیده شد و محکوم به مرگ گردید و حکم شد سرش را از تن جدا کنند. قوللر آقاسی به او گفت اگر مسلمان شود از کشتن او صرف‌نظر خواهد شد، ولی اصرار او مؤثر نیفتاد و سرجوان را از تن جدا کردند و پیش سگان افکندند، بعد به تقاضای من، جسد او را در قبرستان فرانسویان به خاک سپردند.»

سانسون از کیفرهای وحشتناک آن دوران سخن می‌گوید و می‌نویسد: «داروغه‌ها می‌توانند دماغ و گوش و ماهیچه‌های قصاب‌ها و نانواهای متخلف را قطع کنند...»
سانسون راجع به دعای حقوقی می‌نویسد: «هر کس می‌تواند عرض حالی بنویسد و شخصاً اقامه دعوی کند. در جلسات محاکمه نظم و سکوت رعایت نمی‌شود، هر کس صدایش را بلندتر کند و فریاد بیشتر بکشد بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در ایران بدون حضور طرفین دعوی دادرسی صورت نمی‌گیرد و صدور حکم غیابی معمول نیست.»
کاروری در سفرنامه خود طرز اجرای عدالت را در ایران عهد صفویه چنین توصیف می‌کند:

«عدالت و قانون در امور جنایی به سرعت و شدت اجرا می‌گردد و مجرمین بدون این که مانند ممالک اروپایی نیازی به وجود این همه قاضی، وکیل و دادستان باشد، به کیفر عمل خود می‌رسند. معمولاً خان یا والی و حکمران هر ایالت و یا ولایت حکم را صادر می‌کند. از طرف خان نماینده‌ای به نام «داروغه» (قاضی محکمه جنایی) تعیین شده و شخصی به نام عسس در زیر امر خود دارد که احکام صادره را به موقع اجرا می‌گذارد. از طرف شاه نیز یک نفر به نام «دیوان بیگی» و یک نفر به نام «کلانتر» تعیین شده‌اند تا در حق یا ناحق بودن احکام صادره سراقبت نمایند و نگذارند که افراد ملت زیر فشار و اوسر ظالمانه قرار گیرند. مرتکبان قتل به سرعت مجازات می‌شوند. غالباً دیوان بیگی قاتل را در اختیار خانواده‌های مقتول می‌گذارد تا او را به میدان قصاص ببرند و به هر طرز که بخواهند اعدام کنند. البته گاهی به قاتل اختیار داده می‌شود که جان خود را با پرداخت پولی باز خرد. ولی این عمل بقدری برای خانواده مقتول خفت آور است که کمتر دیده شده قاتلی را بدین وسیله عفو کرده باشند.

راهزنان راهم باجسارت و بیرحمی وبدون امید شفاعت مجازات می کنند و بطرق مختلف از پای در می آورند. تنبیه و مجازات متداول این است که دو پای راهزن را به چهارشتر می بندند و سینه و شکم وی را از بالا به پایین چاک می زنند و برای عبرت بینندگان شتر را در تمام محلات و چهارسوهای شهر می گردانند و یا سر راهزن را از سوراخ تنگ دیواری بدر می کنند بطوری که سر در یک طرف و بدن در سوی دیگر دیوار بماند و قادر به حرکت نباشد. برای مسخره چپقی در دهان او می گذارند تا بدین ترتیب تعذیب و کشته شود. بعضی اوقات هم یا با روغن دسبه داغ گوسفند، تمام اعضای بدن راهزن را می سوزانند یا در سر هرگذری یکی از اعضای بدن او را مثله می کنند. برای مجازات راهزنان کیفرهای گوناگون دیگری نیز معمول است که با بیان یک یک آنها سویی بر بدن انسان راست می شود. هر چند با وجود راهداران متعدد، راهزنی کمتر اتفاق می افتد، ولی در صورت روی دادن، حاکم محل ده الهی چهل روز سهلت دارد که دزد یا راهزن را پیدا کند و مال را به صاحبش مسترد دارد. والا باید غرامت را از مال خود بپردازد. در چنین مواردی خان یا حاکم برای این که شکایتی به گوش شاه نرسد، قبلا غرامت را می پردازد و سپس اقدامات لازم برای دستگیری راهزن و کشف اموال مسروقه به عمل می آورد.

برای دزدیهایی که در شهرها اتفاق می افتد، سارق را به هر دوپا از چهارشتر می آویزند و شکم او را از پایین به بالا می درند و در کوچه و بازار و چهارسوها می گردانند و مردی به آواز بلند می گوید این جانی به سرزای فلان جرم تنبیه و مجازات می شود. پس از پایان این گردش اگر مجرم نمرده باشد، او را به یکی از درختان کوچک و خیابان به دار می زنند و سپس اجازه دفن صادر می کنند.

بی ادبها و فحاشیهایی را که در اماکن عمومی، میخانه ها و خانه های عمومی رخ می دهد به شدت کیفر می دهند.

در هر شهر شخصی به نام «محتسب» یا ناظر امور غذایی، با چهارتن معاون وجود دارد که قیمت اجناس را اول هر هفته به دقت تعیین می کنند. در ایران سواد غذایی را به وزن می فروشند و فروش به حجم چنان که در بعضی از سالک اروپا مرسوم است در ایران قدغن است اگر کسی از این قانون تخطی کند و سر باز زند، به شدیدترین وجه تنبیه می شود. نخست تخته کلاهش می کنند، یعنی کلاهی از تخته که زنگوله های متعددی از اطراف آن آویزان است بر سرش می گذارند و او را دور شهر می گردانند و ضمن راه از ضرب و شتم هم دریغ نمی کنند، بعد مبلغ معتناهایی جریمه نقدی می گیرند و آخر در یکی از میدانهای معین شهر هر دو پایش را به فلک می بندند و ترکه مفصلی به پاهایش میزنند...»^۱

یکی از افراد هیئت نمایندگان سیاسی انگلستان که در عهد شاه عباس به ایران آمده بودند ضمن وقایع نوامبر ۱۶۲۸ به کیفرهای معموله آن دوران اشاره می کند از جمله می نویسد: «امروز اعدام سردی را دیدم، شنیدم که در همین روز ۶ یا ۷ نفر دیگر را نیز اعدام کردند که یکی را به جرم دزدی با قمه شکم دریده بودند.

متوجه شدم که مردم شهر به آن منظرة زننده با همان وضعی نگاه می کردند که گویی

سگی را دار زده باشند و در حقیقت از نظاره آن لذت می بردند و تماشا می کردند... جلاد بعد از انجام دادن کارش، از مردم که به تماشا ایستاده بودند پول می خواست و با اصرار می گرفت...»^۱

نمونه های دیگری از کیفرهای شدید: آدسخوری در عهدصفویه برای کشتن گناهکاران و کسانی که به حق یا ناحق گرفتار آتش خشم اسراسی شدند معمول بود. دژخیمان بی درنگ دست به کار می شدند، سر بریدن، پوست کندن، در آتش سوختن، دست و پا و گوش و بینی بریدن و چشم کندن، در پوست گاو کشیدن و امثال اینها جزو کیفرهای معمولی بود... شاه عباس اول اگر به پدری حکم قتل پسر می فرمایند، همان لحظه فرمان قضا و قدر به امضاء می رسد، و اگر پدر از روی شفقت ابوت تأخیر در قتل پسر جایز دارد، حکم برعکس آن می فرماید و اگر او تعلل کند، دیگری به قتل هر دومی پردازد. عدد جلادان شاه عباس به پانصدتن می رسید. شیخ احمد آقارئیس جلادان شاهی درگیلان و دیگر نقاط، فجایع و مظالم فراوانی مرتکب شد. شاه عباس یک دسته جلادگوشت خام خور نیز داشت، کار ایشان این بود که پاره یی از مجرمان را زنده می خوردند. این مجازات نفرت انگیز که ظاهراً یادگار عهد مغول و تیموریست، از شاه اسماعیل اول سرسلسله صفوی به شاه عباس اول رسید. علاوه بر آنچه گذشت، در آب جوشانیدن، دست و پا بریدن، به حلق آویختن و سرب گداخته درگلولی مقصران ریختن، از سیاستهای عادی و معمولی آن دوره بود...»^۲

«دوران سلطنت شاه عباس از لحاظ شدت انواع مجازاتها شایان توجه است. یکی از مجازاتهای جدیدی که در این عهد متداول گردید، آن بود که دزدان را در کنار جاده ها تا نیمه بدن درگچ می گرفتند و این قره شباهت تام به مجازات تجاوز یا تصرف عدوانی در قرون وسطای اروپا داشت.

مجازاتهایی که از عهد شاه اسماعیل اول در ایران متداول گردیده بود، یا به همان صورت اصلی و یا به شکل کاسلتری در مورد مجرمین این عصر به کار می رفت. از آن جمله قطعه قطعه کردن جوارح یا پاره کردن شکم، زنده پوست کندن، بستن دست و پای مجرمین به شاخه های دو درخت، میل در چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن، سرب گداخته درگلولی ریختن، سیخ کشیدن، پوست مجرم را از گاه پر کردن، از دروازه ها واژگون آویختن، در روغن جوشانیدن، قنای باروت پوشانیدن و آتش زدن، در پوست گاو کشیدن و خوردن مجرم، که این مجازات اشمنزاز آور به عقیده یکی از مورخان جدید از یادگارهای دوره مغول و فرمانروایی تیمور بود. گروه زنده خواران که به قول پادری سیمون عده شان دوازده نفر بود، به دسته گوشت خام خور اشتهار داشتند و زیر نظر جارچی باشی شاه و به اشاره وی مأسور بودند گوشت مجرم را به دلدان قطعه قطعه کرده بخوردند. درسورد اعمال خلافی، کیفر برحسب درجه و مقام اجتماعی گناهکار فرق می کرد. مثلاً اگر یکی از علمای دین یا قضات یا کالانتران مرتکب خلافی می گردید، ممکن بود ریشش را بسوزانند. و اگر متخلف ریش نداشت، او را وارونه برخرسوار می کردند و در میدان و بازار شهر می گردانیدند. گاه گرانفروشان و کسبه متقلب را به مجازات

۱. فرهنگ ایران زمین، ج ۸، ص ۲۱۰.

۲. زندگی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۱۲۱ به بعد.

تخته کلاه محکوم می کردند. یعنی تخته مدوری را که میانش بقدرگردن آدمی سوراخ داشت و دوتکه می شد بر روی گردن گناهکار، می گذاشتند و دوتکه را به هم قفل می کردند و وی را به این نحو در میان کوی و بازار حرکت می دادند. و در این قبیل موارد مستی از اجاسر و اوپاش با دادن دشنامهای رکیک او را دنبال می کردند.

اگر کسی بدست می کرد یا مخل آسایش مردم می شد، او را تنبیه بدنی یا جریمه نقدی می کردند. یکی از معایب بزرگ اخلاقی شاه عباس این بود که قدرت شنیدن هیچ التقادی را نداشت. چون شنید عده ای از زنان ارمنی از او بدگویی می کنند، امر داد تمام ارامنه را جبراً مسلمان کنند. در این فرمان عده ای در بدر و گروهی از مردان ختنه شدند.^۱
مقطوع النسل کردن: در دایرة المعارف فارسی راجع به کیفر خصی یا خایه بریدن چنین آمده است:

خصی: «پسر جوان یا مردی که به قصد مقطوع النسل کردنش خصیه او را ببرند یا از کار بیندازند. این کار در بین ملل قدیم مشرق و حتی نزد مصریها، یونانیها و رومیها سابقه دارد. همیشه این کار به قصد کیفر نبوده است، بلکه غالباً برای آن بوده است که این خصیان را در حرمسراها به کار بگمارند. در ایران قبل از اسلام و در روم مخصوصاً در عصر انحطاط، خواجه سرایان به مناصب مهم می رسیدند. اسلام این رسم مذموم و غیر انسانی را تحریم نکرد و کار به جایی کشید که امرا و ملوک، غلامان خصی را برای خلفا و سلاطین هدیه می فرستادند. و عده ای از بازرگانان کارشان برده فروشی بود و غلامان را خصی می کردند و به قیمت های گزاف می فروختند و البته عده ای از این بیچارگان زیر این شکنجه جان می دادند. گاه خصی کردن اشخاص، جنبه کیفری یا سیاسی داشت، چنان که خصی کردن سارو تقی نوعی نهی از منکر خشونت آمیز و تنبیه ناروا بود و خصی کردن آقا محمدخان به قصد اجتناب از قننه احتمالی او بود که بالاخره واقع شد.»^۲

پیتر در سفرنامه خود می نویسد: «در این مملکت به آسانی هر چه تماستر آلت مردان را قطع می کنند. این مجازات در مورد جرایم خاصی از قبیل تجاوز به ناموس زنان و مسایلی از آن قبیل بطور عادی و جاری انجام می شود. کسانی که چنین مجازاتی درباره آنان اجرا شده به فوریت و فقط با استفاده از خاکستر، شفا می یابند. وزیر مازندران که در فرح آباد خیلی به کار من رسیدگی می کرد، از بخت بد گرفتار چنین مجازاتی شد، به قراری که خودش برای من تعریف می کرد، موقعی که به عرض شاه می رساند که او به پسر بچه ای تجاوز کرده و شاه نیز برای عبرت دیگران دستور می دهد او را مقطوع النسل کنند... بعد از اجرای مجازات چون معلوم شد این تهمت صحت نداشته، شاه نسبت به او خیلی مهربانی کرد.» پیتر سپس می نویسد: «این مرد بعد از این فاجعه دهشتناک، باز به شاه دعا می کند. من از این طرز تفکر واقعاً حیرت زده شدم. زیرا اگر این گونه بی عدالتی در حق من بشود یا باید سر طرف را از تن جدا سازم و یا در این آرزو بعیرم. موقعی که در اشرف بودم، روزی شنیدم همین وزیر یکی از خدمتکاران خود را به اتهام تجاوز به یک دختر جوان به همین بلیه دچار کرده و روز بعد همین

۱. طاهری، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، ص ۳۴۲، به بند.

۲. دایرة المعارف فارسی، ۱۰، ۱۱، ص ۸۹۹.

خدمتکار سیه روز را دیدم که مریض و نالان از خانه بیرون می‌رفت... مطلب قابل توجه این که افرادی که در بزرگی مقطوع النسل می‌شوند، ریش خود را از دست نمی‌دهند در حالی که اگر در بچگی گرفتار این مصیبت شوند اصلاً ریش در نمی‌آورند.^۱

گناه خاصی کردن: عنصر المعالی در باب بیستم ضمن گفتگو از کارزار کردن، به فرزند خود تاکید می‌کند که هرگز به حکم خود خواهی نسل کسی را منقطع نکند که گناهی بزرگتر از این نیست:

«... خام کردن عادت مکن که خام کردن برابر خون کردنست. از بهر شهوت خویش نسل مسلمانی از جهان منقطع کنی، ازین بزرگتر بیدادی نباشد. اگر خام باید، خود خام کرده یابی که مرء آن تو برگیری و بزه آن به گردن دیگران بود و تن خویش از گناه پاک داشته باشی...»^۲

غالب فرمانروایان شرق از فرط خودبینی و خودپرستی برای توده مردم حقوق و اختیاری قایل نبودند. حتی پادشاه بالنسبه عاقل و خیرخواهی مثل شاه عباس به خود حق می‌داد که رعیت مظلومی را که به قصد دادخواهی می‌خواست عریضه‌ای به او تقدیم کند به بدترین وجهی کیفر دهد. پیتر و دلاواله می‌نویسد: «یک روز شاه نگران و ناراحت بود، دهقان بیچاره‌ای پیش او دوید که عریضه خود را تقدیم کند، شاه به جای دادرسی پرآشفته و دستور داد پاهایش را در وسط میدان به درختی ببندند. و من هم آن روز به دیدن این مجازات عجیب که در ایران خیلی مرسوم است رفتم. مجازات بدین ترتیب اجرا می‌شود که پاهای محکوم را از پشت، در آنجا که ساق به کف پا می‌پیوندد سوراخ می‌کنند و ریسمانی از آن می‌گذرانند تا از کرسنگی هلاک شود. و اگر بعد از مدتی مقاومت کرد و نمرد، شکمش را با شمشیر در می‌آورند و او گرفتار یک مرگ دردناک و تدریجی می‌شود زیرا در این صورت روده‌های او بر صورتش می‌ریزد و آن بیچاره می‌کوشد دوباره آنها را در شکم خود فرو برد و بالاخره با وضع فجیعی جان می‌سپارد، اما اگر مرد خطا کار مستحق مردن نباشد، فقط یکی دو ساعت او را در همان حال باقی می‌گذارند و سپس رهایش می‌کنند و حتی بعد از آن رنجی هم حس نمی‌کند. فقط در مدت تحمل این مجازات واقعاً گرفتار شکنجه‌ای وحشتناک شده است. دهقان بیچاره نیز خوشبختانه بعد از مدتی کوتاه از این وضع خلاص شد.»^۳ همین پادشاه خوش نام گاه به خود اجازه می‌داد که هزاران رعیت مازندرانی را وادار کند تا روزهای متمادی دایره وار منطقه‌ای را محاصره کنند و با داد و فریاد شکارها را به محوطه مورد نظر شاه برانند تا شاه و حرمسرای او با طیب خاطر، هر حیوانی که می‌خواهند هدف تیر خود قرار دهند، گاه در طول این ایام عده کثیری از کشاورزان از تشنگی و خستگی جان می‌دادند و شاه از مشاهده این عمل کودکانه و حیوانی شرسار نمی‌شد.

در کتاب مجموعه داستانهای ایرانی ضمن حکایتی به تفصیل از انواع کیفر

دسایس فقیه، والی، شهنه، قاضی و محتسب شهر برای به دام افکندن زن زیبایی سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که چگونه آن زن با حيله و لیرنگ جملگی را

۱. سفرنامه پیتر، پیشین، ص ۴۵۶.

۲. قابوسنامه، به اهتمام دکتر و سنی، پیشین، ص ۱۰۱.

۳. سفرنامه پیتر، پیشین، ص ۲۷۶.

فریب داد و در صندوق بزرگی زندانی کرده و ماجرا را به پادشاه وقت اعلام کرده است شاه چون از جریان کار با خبر گردید «... بفرمود تا فقیه را محبوس کردند و دوهزار دینار از او گرفتند و به زن زرگر دادند... قاضی را بر خر نشانیدند و در شهر گردانیدند، و محتسب و شحنه را ریش تراشیدند و از شهر بیرون کردند، و والی را چوب بسیار زدند و هر چهار را معزول کردند و زن زرگر را دلداری بسیار داد.»^۱

آدم‌سوزی: آدم‌سوزی یا سوزاندن انسانی به نام بزهکاری موارد فراوان در تاریخ داشته است. امیر بهلول نفاوندی در برابر تیمور طغیان کرد اما وقتی تسلیم شد، سپاهیان «بهلول را زنده در آتش انداختند و سوختند.»^۲ در زمان شاه طهماسب، ظفر سلطان حاکم رشت را به تبریز آوردند. عنایت‌الله خوزانی نیز زیر قفس آهنی آویخته شده و طعمه حریق گردید... شاه طهماسب. همچنین رکن‌الدین مسعود کازرونی را که از اجله علما و اطبا بود مورد سخط قرار داد و به آتش افکند و کشت.^۳

نادرشاه در دوره سلطنتش دو تاجر مهم ارسنی جانفا را که بر سر نادر سوگند دروغ خورده بودند مجازات کرد و دستور داد زنده در میدان بزرگ بسوزانند. و این واقعه در سال ۱۷۴۶ م. روی داد. شاگرد مکتب نادر، احمدخان درانی هم که پس از مرگ نادر مقدمات سلطنت خاندان خود را در افغانستان فراهم می‌کرد، خطاب به ابراهیم خان کاردی گفت: «تو خود را مسلمان دانسته تقویت کفر چرا کردی و به حرب اسلام آمدی؟ او در جواب به معاذیر لاطائل جواب می‌گفت، شاه درانی را غضب مستولی شد، آتشی عظیم افروخته او را بسوخت.»^۴

مجازات قاضی رشوه‌خوار: شاه‌عباس شنید که یکی از قضات اصفهان از طرف دعوایی رشوه‌گرفته و ایشان را به مصالحه و ادار کرده است. پس دستور داد تا قاضی رشوه‌خوار را وارونه‌برخوری نشانند و دم آن را به دستش دادند و دل و روده و شکم بندگوسفندی را که در همان حال کشته بودند بر سر و دوشش آویختند و او را بدین‌صورت چند بار گرد میدان شهرگرداندند و مردی پیشاپیش او فریاد می‌زد که این است جزای قاضی رشوه‌خوار.

کیفرهای شاه‌عباسی: تاورنیه در سفرنامه خود نمونه‌ای چند از کیفرهای شاه‌عباس کبیر را نقل می‌کند، از جمله می‌نویسد: «میرزاتقی حکمران گیلان با غلام بچه زیبایی به عنف نزدیکی کرد، و او نزد شاه عباس شکایت کرد، شاه حکومت گیلان را به او داد و دستور داد سر میرزاتقی را بفرستند، ولی میرزا تقی که به گناهکاری خود پی برده بود، شخصاً آلت خود را بریده در سینی طلا گذاشت و به‌شاه تقدیم کرد، با این عمل شاه از کشتن او درگذشت.»^۵

همچنین تاورنیه می‌نویسد که شاه‌عباس بالباس دهقانی به‌دکان خبازی و کباب‌پزی

۱. مجموعه داستانهای ایران، به‌کوشش دکتر ابوالفضل قاضی، ص ۵۹.

۲. طغرل‌نامه شامی، ص ۱۶۶.

۳. لغت‌نامه دهخدا.

۴. یادداشت‌های ابراهام کاتوغی، ص ۱۲۷، نقل از سیاست و اقتصاد صفوی، دکتر هارپزی، ص ۲۴۳.

به‌مد.

۵. سفرنامه تاورنیه، ص ۷۵۷.

مراجعه کرد و یک من نان و یک من گوشت کباب شده خرید و به دربار آمد و به اعتمادالدوله دستور داد ترازو بیاورد. چون این هر دو فروشنده کم داده بودند، به دستور شاه در میدان، شبانه تنوری ساختند و یک سیخی به قامت انسان حاضر کردند و خباز و کباب‌پز را در میدان کباب کردند.^۱ همچنین تاورنیه می‌گوید شاه عباس دوم به سه نفر از زنها امر کرد شراب بنوشند، گفتند می‌خواهیم به‌سکه برویم، شاه نپذیرفت، سه مرتبه اصرار کرد، چون قبول نکردند، فرمان داد هر سه را در آتش بسوزانند. یک‌بار نیز به یکی از زنان محبوب خود خشم گرفت و بر او نیز تکلیف می‌گساری کرد و او نپذیرفت، دستور داد او را در آتش بسوزانند. خواجه‌سرا که از لطف شاه به او خبر داشت، از کشتن او خودداری کرد. صبح شاه پرسید، گفت نکشته‌ام. امر کرد بی‌درنگ رئیس خواجه سرايان را در آتش افکندند و زن را بخشید.^۲

کیفرخان ایروان: «پس از آن که محمدبیک عده‌ای را به شکایت علیه خان ایروان تحریک کرد، شاه عباس فانی، نجفقلی را مأمور کرد که به ایروان برود، و او را مغلولاً به اصفهان بیاورد. چون مأمور شاه به ایروان رسید، خان در مقر حکومت نشسته بود، بی‌درنگ نزدیک او رفت و گفت حسب الامر شاه، تو محبوس هستی، و یک پس‌گردنی هم به او زد و فوراً پالهنکی به گردنش گذاشت، بازوهایش را هم با دو پارچه چوب بسته از پالهنک گذرانید... خان را به همین حالت وارد اصفهان کردند، اما شاه در حق وی ترحم کرد و امر فرمود که برود در خانه خودش در اندرون پیش زنده‌اش محبوس باشد نه به حمام برود و نه سر برترشد و نه از اندرون بیرون بیاید...»^۳ این ملایم‌ترین کیفرهای یک شاه مستبد بود.

در زمان شاه صفی «حاکم قم که مرد نجیبی بود» برای تعمیرات قلعه قم و مرمت پل رودخانه و بعضی مخارج دیگر از این قبیل، بدون این که به شاه بنویسد و اجازه بخواهد، عوارض مختصری به سبدهای میوه که وارد شهر می‌شد بسته بود. خبر به شاه رسید (۱۰۴۲ هـ) بقدری متغیر شد که حکم کرد حاکم را با زنجیر به اصفهان بردند. پسر این حاکم از محارم شاه بود (ظاهراً قلیانچی بوده) شاه صفی حکم کرد تا پسر سیل‌های پدرش را بکند، بعد بینی او را برید، بعد گوشها و چشمها و دست آخر سر او را از تنش جدا کرد. بعد از این کار، شاه پسر را به جای پدر حاکم قم کرد و پیرمرد عاقلی را به بنیابت او مقرر داشت و او را با حکمی بدین مضمون به‌قم فرستاد:

اگر تو از آن سگی که به درک رفت بهتر حکومت نکنی، ترا به سخت‌ترین شکنجه به قتل خواهیم رسانید.^۴

اخته کردن دو جوان برومند: تاورنیه در سفرنامه خود می‌نویسد: «در زمان شاه سلیمان، علیقلیخان یک روز دو نفر جوان خوش‌سیما و خوش آواز را به شاه معرفی کرد. شاه ضمن اظهار خوشوقتی، از این که نمی‌تواند آنها را در حرم نگاه دارد اظهار تأسف کرد. علیقلیخان برای اثبات چاکری و نوکرمشی خود بدون توجه به سرنوشت این دو جوان، یک

۱. همان، ص ۷۷۹.

۲. همان، ص ۷۶۹.

۳. همان، ص ۸۲۲.

۴. همان، ص ۱۲۴.

نفر جراح طماع و بدنهاد فرانسوی را بر آن داشت که هر دو را خصمی (اخته) کند. جراح به امید پول، دست به این جنایت زد، ولی علیقلیخان چند روز پس از این واقعه درگذشت و جراح بی وجدان پول پرست از این، جنایت طرفی نبست.^۱

شمع آجین کردن: شاه عباس دوم فرمانده بزرگی را به خان هرمز سپرد و به او نوشت که «او را عوض خون دوبرادر به تو بخشیدم، هر چه می خواهی با او بکن. خان هم یکی از بی رحمانه ترین کیفرها را در حق او اعمال کرد. دستور داد بدن او را شمع آجین کنند و روزی دو ساعت سوار شتری نموده و در شهر بگردانند. با این که پیوسته این شمعها آب می شد و بر جراحتهای او می ریخت و بدن او را کباب می کرد، آن مرد دلیر با عزم در کمال شجاعت و بردباری متحمل این عذاب می شد و ابتدا شکایت نمی کرد، و بطوری که، من شیفته قوت نفس و دلیری آن مرد شدم. بالاخره پس از آن که سه روز او را با بیرحمی گردانیدند، رئیس کمپانی هلندی و سایر فرنگیهایی که در هرمز بودند، و عده ای از تجار داخلی، به اجماع نزدیکان رفتند و از او خواهش کردند که به این حرکت وحشیانه خاتمه دهد. وی نیز دستور داد، سر او را برینند.^۲ نادر که در سنگدلی و خون آشامی شاگرد مکتب تیمور بود، دشمنان خود و اسرای خیانتکار را به سه نوع کیفر می نمود: «یکی آن که امیر خائن را می سوزانید، دیگر آن که می گفت وی را شمع آجین کنند و سوم این که وی را در یک قفس آهنی کوچک جا می داد و آن قفس را از شاخه درختی می آویختند و هر روز یک قطعه نان و چند جرعه آب به او می دادند تا این که از خستگی و بی حرکت بودن اعضای بدن و آلودگی بمیرد...»^۳ درست در همان سالهایی که اروپاییان از برکت نهضت شهریگری (بورژوازی) اصول و مقررات فنودالیسم را در هم می ریختند و با اکتشافات و اختراعات جدید و تحدید قدرت سلاطین مستبد و طبقات ستمگر، در راه سعادت و نیکبختی پیش می رفتند، در ایران در نتیجه استبداد مطلق سلاطین و عمال آنها جامعه ایرانی هر روز قدمی به عقب می رفت و نیروها، ذوقها و استعدادات فراوان مردم این سرزمین در زیر پنجه ظلم و استبداد تباه می شد.

سازمان اجتماعی و وضع دستگاههای قضایی و پلیسی اروپا تا قرن هجدهم فرق زیادی با ممالک شرقی نداشت، کیفرهای شدید تا پایان قرن هفدهم در اروپا نیز رایج بود. کشور فرانسه که در عصر لویی ۱۴ سرآمد کشورهای اروپایی بود، در مورد بزهکاران روشی شقاوت آمیز داشت «...مجموعه قوانین لویی چهاردهم (۱۶۶۷-۷۳) که تا زمان پیدایش مجموعه قوانین ناپلئون (۱۰-۱۸۰۴) در کشور فرانسه نافذ و جاری بود، نسبت به قوانینی که پس از ژوستینیان تدوین شده، در مقام و مرتبتی برتر قرار داشت و با کمال نیرومندی به پیش راندن چرخ تمدن... کمک می کرد.

سازمان پلیس شهری تشکیل یافت تا پاریس را از آلودگی به جنایات پاک کند... سرهنگی مدت ۲۱ سال ریاست پلیس پاریس را به عهده داشت و در این مدت خیابانهای پاریس به یمن مباشرت او سنگفرش شد و اندکی نظافت یافت و با پنج هزار چراغ روشنی گرفت و تا

۱. همان، ص ۸۴۵.

۲. همان، ص ۸۴۰.

۳. زان کوره، خواجه قاجدار، ترجمه ذبیح الله منصور، ص ۴۹.

اندازه‌ای روی امنیت به خود دید... جاسوسان و عمال مخفی دولت در سراسر فرانسه مراقب اعمال و گفتار مردم بودند. شکنجه متهمان برای اعتراف به گناهایی که به آنها نسبت می‌دادند باقی و قانونی بود. لویی به خود حق می‌داد که هر کیفری را برای هر گناهی مقرر سازد. چنان که در سال ۱۶۷۴ فرمان داد هر روسپی را که در شعاع ۸ کیلومتری کاخ ورسای همراه با یکی از قروان شاهی ببینند، دستگیر کنند و گوشها و بینی او را ببرند. البته قبل از لویی ۱۴ یعنی در قرون جدید نیز کیفرها، بسیار وحشیانه و رقت‌انگیز بود.

انواع کیفر در غرب: ویل دورانت ضمن توصیف حکومت ونیز در قرن یازدهم به کیفرهای قرون وسطایی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «چهل قاضی که از طرف شورای کبیر تعیین شده بودند، بشدت و بطرز مؤثری دادستانی می‌کردند. قوانین خیلی واضح بود، به دقت درباره وضع و شریف اجرا می‌شد، جریمه‌ها منعکس کننده ظلم رایج در آن زمان بود، مجبوسان غالباً در حجره‌های تنگی زندانی می‌شدند که دارای حداقل نور و هوا بود. مجازاتهای قانونی بسیار ستمگرانه بود و تازیانه زدن، داغ کردن، قطع کردن عضو، کور کردن، بریدن زبان، شکستن دست و پا، چرخ شکنجه و نظایر آنها را شامل می‌شد. محکومان به اعدام را ممکن بود در زندان خفه سازند و یا محرمانه غرق کنند یا از پنجره کاخ بیاویزند، یا زنده بسوزانند. کسانی که مرتکب جنایات وحشیانه یا دزدی اشیاء مقدس شده بودند، بانیر داغ می‌شدند یا به دم اسب بسته می‌شدند و سپس سرشان بریده و نشان شقه می‌شد.»^۲

تاورنیه سیاح و بازرگان معروف که در عصر لویی چهاردهم می‌زیسته و در عهد صفویه چند بار به ایران مسافرت کرده است، می‌نویسد که در آلمان قاتل تبه‌کاری را چنین کیفر دادند: «حکم شد که او را در چندین نقطه شهر بگردانند و گوشت بدنش را با گاز انبر بکنند و به جای گوشت کنده شده سرب آب کرده بریزند. و بعد از آن عملیات، او را بردند بیرون شهر را تیسبون و زنده زنده پاره پاره کردند. و کارش را به پایان رسانیدند...»^۳

فساد و رشوه خواری و ظلم و بی‌عدالتی نیز در اروپای قرن ۱۶-۱۷ رواجی تمام داشت. ویل دورانت ضمن تصویر اوضاع اجتماعی عصر الیزابت (۱۵۵۸-۱۶۰۳) از وضع دلخراش «عدالت و قانون» در آن دوران سخن می‌گوید و می‌نویسد: «انگلسنتان در سال ۱۵۸۱ در حدود ۵ میلیون نفر جمعیت داشت که بیشتر آنها به کار کشاورزی مشغول بودند. جزاقلیت ممتاز و صاحب حقوق، اکثریت قاطع مردم در گرداب ظلم و فساد غوطه‌ور بودند و از حق و عدالت خبری نبود... دادگاهها به اتفاق و عموماً فاسد بودند، یکی از اعضای پارلمان، یکی از امنای صلاح را چنین نامیده حیوانی که برای نیم دوجین جوجه از یک دوجین قانون چشم می‌پوشید... شکسپیر از قول لیر می‌گوید «گناه را با طلا اندود کن، تا نیرزه نبروند عدالت بی آن که صدمه‌ای دیده باشد بشکند.» از آنجا که قضات به دلخواه ملکه از کار برکنار می-

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، عصر لویی چهاردهم، ص ۱۹.

۲. تاریخ تمدن، رساله کتاب پنجم، بخش دوم، ترجمه سادمی، ص ۱۸۱.

۳. سفرنامه تاورنیه، مقدمه، ص ۲۲.